

بررسی اصطلاحات نجومی در شعر معاصر

سید مجید جوادی زاویه^۱، دکتر عباس ماهیار^۲



تاریخ دریافت: ۹۴/۰۸/۱۰

تاریخ پذیرش: ۹۴/۰۹/۰۲

چکیده

ایرانیان از دیرباز جزء مردمانی بودند که به آسمان، زیبایی‌ها و شگفتی‌های آن توجه و دقت ویژه داشته‌اند که سهم شاعران در این میان کم نیست. روشنان فلکی دستمایه تصویرسازی شاعران کهن و بزرگی چون خاقانی، انوری، نظامی، خواجوی کرمانی، منوچهری و دیگران بوده است. در این مقاله برآنیم تا بکاویم آیا شاعران معاصر به آسمان و زیبایی‌های آن توجه دارند؟ آیا نوع نگاه آنان متفاوت است؟ آیا آفتاب از نگاه شاعران منتقد، معترض و بدبین معاصر با برکت است یا شعله ای است برخمرن هستی؟ با این وجود به کاربرد اصطلاحات و واژه‌های نجومی در شعر معاصر به ویژه در شعر نو یکی از جالب‌ترین موضوعاتی است که می‌تواند مورد تحقیق و بررسی قرار بگیرد. که در این جستار با آوردن نمونه‌هایی از شعر ملک الشعرای بهار، دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، محمد حسین شهریار، رهی معیری، پروین اعتصامی، فروغ فرخزاد، احمد شاملو، منوچهر آتشی، سهراب سپهری، به آن پرداخته، نوع نگاه، نوع تصویر و معنی و مفهومی را که در ژرف ساخت این ترکیب‌ها و تصاویر نهفته است، به طور تطبیقی مورد تحلیل و بررسی قرار داده‌ایم.

کلید واژه‌ها: اصطلاحات نجومی، تصویر، شعر معاصر، نوع نگاه.

۱- دانش آموخته دکتری دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، ایران. m.j.zavveh@gmail.com

۲- استاد دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج و استاد دانشگاه خوارزمی، ایران. abbasmahyar@kiauo.ac.ir

مقدمه

وَالشَّمْسِ وَالضُّحَاهَا (۱) وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَّاهَا (۲) وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا (۳) وَالسَّمَاءِ
وَمَا بَنَاهَا (۵) (سوره الشمس / ۱-۵) «سوگند به خورشید و گسترش روشنی‌اش و به
ماه هنگامی که از پی آن در آید و به روز چون خورشید را به خوبی آشکار کند و به
آسمان و آنکه آن را بنا کرد.»

زیبایی‌های آسمان از جایگاه خاصی برخوردار است که خداوند سبحان در جای
جای قرآن کریم به آنها سوگند یاد می‌کند. این زیبایی‌ها از دیر باز مورد توجه انسان‌ها
بوده و هست و شگفتی‌هایی که همیشه از درک و فهم بشر فراتر مانده، و آدمی را در
دریای عمیق حیرت غرق ساخته است. قدرت آسمان بر انسان مسلط بوده و هست
و آدمی در برابر این سلطه تسلیم محض است و بس، که در اغلب موارد تقدیر و
سرنوشت خویش را در گردش افلاک می‌بیند و از چرخش و دور آسمان می‌جوید.
ستاره‌شناسان که توجه ویژه‌ای به آسمان داشته‌اند تصاویری از پیرامون خود را در
چگونگی نظم ستارگان ترسیم کرده‌اند. که اغلب برخاسته از تخیلی نیرومند و شاعرانه
است. تصاویری از قبیلشور (گاو) عقرب (کژدم)، جدی (بزغاله)، دلو (سطل)، حوت
(ماهی)، جوزا (دو پیکر) و ده‌ها تصویر دیگر. اما مسئله تحقیق اینست که آیا در
شعر معاصر چه در قالب سنتی و چه در قالب نو شاعران به آسمان و زیبایی‌های
آن توجه دارند؟ آیا هنوز گردش افلاک و حرکت سیارات خاستگاه شعر است؟ آیا
هنوز اصطلاحات نجومی با همان معنی و مفهوم در شعر معاصر نمود پیدا کرده است
یا اینکه نوع نگاه متفاوت است؟ آیا شعرای مدرن ما آسمان و زیبایی‌های آن را رها
کرده و در بازارهای پر زرق و برق به دنبال اجرام تصنعی دست بشرند؟ آیا تعبیرها
و برداشت‌ها همان است که بود؟ آیا صور خیال همان شکل کلیشه‌ای خود را حفظ
کرده است؟ مسلماً توجه شاعران معاصر به اندازه‌ی شاعران قرن ششم نیست اما گاهی

می‌کنند. امواجی که طول موج آنها بیشتر است (قرمز و زرد) به آسانی از میان ذرات می‌گذرند، ولی اشعه‌های کوتاه‌تر (آبی) پراکنده می‌شوند هرچه مقدار غبار و ذرات کمتر باشد مقدار اشعه پراکنده شده کمتر و بنابراین رنگ آبی آسمان صافتر است. (مصاحب، ۱۳۸۷: ۱۴۸)

آسمان از دیرباز مورد توجه شاعران بوده و هست، بازتاب آن را در شعر شاعران معاصر می‌بینیم:

آسمان چون جمع مشتاقان پریشان می‌کند در شگفتم من نمی‌پاشد زهم دنیا چرا
(شهریار، ۱۳۸۲: ۷۶)

در این بیت آسمان مخرب است و پریشان‌کننده، و استعاره‌ی مکنیه است از نوع انسان‌انگاری.

آسمان هم‌ره سنتور سکوت ابدی با منش خنده خورشید نثار آمده بود
(همان: ۱۲۸)

کمان چرخ فلک شهریار در کف نیست که روزگار چو تیر شهاب می‌گذرد
(همان: ۱۹۰)

شهریار فلک را به کمان و روزگار را به شهابی که مانند تیر می‌گذرد تشبیه کرده است و زودگذر بودن آن مورد توجه شاعر است.

کهکشان سوخته‌ای، پرسه می‌زند

در آسمان در کهکشان سوخته‌ای، گویا، بر طبل واژگون عزا می‌کوبند.»
(آتشی، ۱۳۶۷: ۱۴۵)

نگاه آتشی به آسمان نگاه تلخ و سیاهی است که ریشه در تباهی و استبداد جامعه زمان شاعر دارد.

«آسمان بسیار است

آسمان‌هاست به رنگ شنگرف

آسمان‌هاست به رنگ زیتون

آسمان‌هاست ز فیروزه‌ی نیشابوری

که مرا در آن سیر و سفریست» (کدکنی، ۱۳۷۶:۲۵۰)

در این شعر زیبا استاد شفیعی آسمان را به رنگ زیتون می‌بیند که اینگونه نگاه بدیع و بی‌سابقه است و همچنین به رنگ « فیروزه‌ی نیشابوری » نه تنها به رنگ بلکه از جنس فیروزه‌ی نیشابوری که حرف اضافه «ز» بیانگر این مطلب است. شاعر با تکرار واژه‌ی آسمان ذهن خواننده را به سوی آن سوق می‌دهد آسمان‌هایی با رنگ‌های متعدد و متفاوت، تعدد آسمان‌ها نشان از وسعت نظر و ذهن کاوشگر وی دارد و سیر و سفر در آسمان نشان تعالی و کمال‌جویی و اندیشه‌های کبریاپی است.

«وقتی در آسمان، دروغ وزیدن گرفت، دیگر چگونه می‌شود به سوره‌های رسولان

سرشکسته پناه آورد؟» (فروغ، ۱۳۶۸:۲۳)

نگاه تاریک و بدبینانه فروغ به آسمان هم رسیده است. و گویا به حقیقت همه هستی وی آیه تاریکی است.

«شب می‌شکافد، لبخند می‌شکفد، زمین بیدار می‌شود، صبح از سفال آسمان

می‌تراود» (سپهری، ۱۳۷۵:۹۱)

«پدرم وقتی مرد، آسمان آبی بود ...

«آسمان مال من است، پنجره، فکر، هوا، عشق، زمین مال من است»

آسمان را بنشانیم میان دو هجای «هستی» (همان: ۱۲۸)

شاعر در تلخ‌ترین اوقات آسمان را آبی می‌بیند و آبی نشانه آرامش است سهراب آسمان

را از آن خود می‌داند و این نشانه عشق به آسمان است. و اما پروین اعتصامی می‌گوید:

آسمان خرم امید مرا
زیکی صاعقه خاکستر کرد
من سیه روز نبودم زازل
هر چه کرد این فلک اخضر کرد
(دیوان، ۷۴:۱۳۷۵)

بر سپهرتیره‌ی هستی دمی
چون ستاره روشنی بخشید و رفت
من چو از جور فلک بگریستم
بر من و برگریه ام خندید و رفت
ستیزه گر فلک ای تیره بخت با تو ستیز
نمی نمود تو خود گرسئیزه گر بودی
(همان: ۱۴۰)

در اشعار پروین اعتصامی هیچ امیدی به آسمان نیست که هیچ، بلکه آسمان خرم امید و آمال و آرزوهای وی را به آتش کشیده خاکستر می‌کند. سیه روزی از طرف فلک اخضر است. و در این ابیات آسمان ستمگرو ستیزه گر است و سیاه.

خورشید (آفتاب)

شمس یکی از میلیاردها ستاره‌ای است که با جاذبه گرانشی، اجرام منظومه شمسی را در مدارهایشان نگه می‌دارد. این ستاره نزدیک حاشیه خارجی کهکشان، در شاخه‌ای مارپیچ جای دارد. خورشید برای ساکنان روی زمین «نیراعظم» است و نور آن منبع حرارت و روشنایی و مایه‌ی به وجود آمدن مواد غذایی و رشد گیاهان و تبخیر بخار آب‌ها و اعمال بسیار دیگر است که آدمیان در زندگی خود بدان نیاز دارند. (ماهیار، ۱۳۸۸: ۱۸۳)

خورشید در شعر شاعران معاصر جایگاه ویژه ای دارد :

کاهش جان تو من دارم و من می‌دانم
که تو از دوری خورشیدچه‌ها می‌بینی
(شهریار ۱۳۸۲: ۸۷)

صدای رحلت شب داد و طلعت خورشید
خروس دهکده از صیحه‌ی سحرگاهی
(همان: ۱۴۹)

است؟» در روایات آمده است آنگاه که به فرمان خداوند تعالی عیسی را به سوی آسمان‌ها بالا می‌بردند. چون به آسمان چهارم رسید، ندایی رسید که او را متوقف کنید و بگردید تا چیزی از تعینات دنیایی با او همراه نباشد. چون به فرمان عمل کردند، در زه دلق او سوزنی یافتند. پس ندایی دیگر رسید که به سبب همراه داشتن سوزن که از تعلقات دنیایی است او را در فلک چهارم نگه دارید» (ماهیار، ۱۳۸۸: ۳۷۳). پس حضرت عیسی در آسمان چهارم با خورشید همسایه است و شاعر به خوبی بر این ماجرا واقف است. وسخن خاقانی در این باب:

چه راحت مرغ عیسی را زعیسی که همسایه است با خورشید عذرا
(دیوان، ۱۳۸۹: ۲۱)

عیسیم منظر من بام چهارم فلک است که به هشتم در رضوان شدنم نگذارند
(همان، ۱۳۸۹: ۱۴۲)

«زهره دومین سیاره منظومه شمسی است و مدار آن میان مدار عطارد و مدار زمین واقع است. زهره از لحاظ بزرگی و وزن و جرم، بیش از هر سیاره دیگری به زمین شباهت دارد. زهره با چشم غیرمسلح به صورت جرمی ثابت و به رنگ سفید دیده می‌شود و درخشنده‌ترین جرم آسمانی است سطح زهره از ابرهای سفید متمایل به زرد پوشانیده شده است زهره حداکثر سه ساعت پیش از طلوع خورشید طلوع می‌کند و شبانگاه نیز حداکثر سه ساعت بعد از خورشید غروب می‌کند. بنابراین در اوایل شب و اواخر شب در افق شرقی یا غربی قابل رویت است. اختر شماران در زمان‌های پیشین به پیروی از «فرضیه زمین مرکزی» زهره را سیاره روشنی می‌دیدند که بر فلک سوم می‌تابد منجمان احکامی آن را سعد اصغر تصور می‌کردند. (ماهیار، ۱۳۸۸: ۱۷۴)

در احکام نجومی بر نیک خوئی و خوش منشی و گشاده‌رویی و طیبیت و عشق و ورزیدن و آرزوها و دوست داشتن لهُو و بازی و سرود و سخاوت و آزاد مردی و دل

بر هر کس نهادن و شادی نمودن دلبستگی بر دوستان و پاکیزگی و عجب و متکبری و شادی و تجمل و دین نگاه داشتن و قوت تن و ضعفی دل و فرزند دوستی و مردم دوستی دلالت دارد. (بیرونی، ۱۳۸۶: ۳۸۴) در ادب فارسی زهره نماد خنیاگری ساز و آواز و رقص است حافظ می گوید :

زهره سازی خوش نمی سازد مگر عودش بسوخت
کسی ندارد ذوق مستی می گساران را چه شد

(دیوان ۱۳۶۷: ۱۱۵)

و خاقانی می گوید :

زهره به دو زخمه از سر نعرش در رقص کشد سه خواهران را

(دیوان، ۱۳۸۹: ۳۳)

با چنگ خدایان نیز آشفته و شورانگیز ای زهره شهر آشوب ای شهره شیدایی

(شهریار، ۱۳۸۲: ۱۶۳)

و رهی معیری زهره را شادی آفرین می داند :

ز طبع زهره شادی آفرینی ز پیروین شیبویه بالانشینی

(رهی، ۱۳۷۷: ۱۲۵)

و شاملو در شعری دیگر زهره را رقص می داند :

تاییده بود و تفته / مس گونه هایشان / و رقص زهره که در گود بی ته شب

چشمشان بود. (شاملو، ۱۳۷۲: ۴۱)

زهره در شعر اخوان به گونه ای دیگرست با صفاتی چون بدبویه گرگ قحبه ی

بی غم که جام در جام شاعران گذشته چون حافظ و خیام زده، دست افشان و پایکوبان

مانند دختر کولی با همه رقصیده و اکنون با شاعران معاصر چون نیما و دیگران و

در آینده با شاعران جوان دیگر خواهد رقصید.

«تو دانی کاین سفر هرگز به سوی آسمانها نیست
سوی بهرام، این جاوید خون آشام
سوی ناهید، این بد بیوه گرگِ قحبه‌ی بیغم،
که میزد جام شومش را به جام حافظ و خیام ؛
و می رقصید دست افشان و پاکوبان بسان دختر کولی،
واکنون می‌زند با ساغر « مک نیس » یا « نیما »
و فردا نیز خواهد زد به جام هر که بعد از ما ؛ »
(اخوان، ۱۳۶۹:۱۴۵)

طالع

طالع یعنی برآینده، طلوع کننده، «طالع در اصطلاح نجوم جزوی از منطقه البروج که در وقت مفروض برافق شرعی باشد یعنی برطرف شرقی افق حقیقی پس اگر آن وقت زمان ولادت شخصی بود آن را طالع آن شخص گویند (ملا مظفر، ۱۲۷۴) طالع مشهورترین واژه نجوم احکامی است «طالع آن بود که اندر وقت به افق مشرق آمده باشد از منطقه البروج، برج را برج طالع و درجه را درجه‌ی طالع گویند» (بیرونی، ۱۳۸۶: ۲۰۵)
در نجوم احکامی برای انجام هر کاری سوای کارهای عادی و روزمره مراجعه به تقویم و یافتن طالع و اختیار وقت مناسب توصیه شده است. برای نوبریدن، نکاح، فسد کردن، زراعت، دیدار پادشاه، جلوس بر تخت، آغاز جنگ، شروع به تعلیم، سفر دریا، حمام رفتن، حجامت کردن، اجرای قنوات، درخت نشانیدن و بسی کارهای دیگر (ملا مظفر، ۱۲۷۴)

طالع در شعر شاعران معاصر :

همه در چشمه مهتاب غماز دل شویند
امشب ای مه توهم از طالع من غمگینی

من مگر طالع خود در تو توانم دیدن که توام آینهای بخت غبار آگینی
(شهریار، ۱۳۸۲: ۸۷)

طالع در بیت اول مجازاً معنای بخت و اقبال را می‌دهد اما در بیت دوم منظور از
طالع بیشتر مفهوم نجومی آن است یعنی کدام برج و کدام درجه از منطقه البروج؟
بزرگ بانوی شیرین سخن خانم پروین اعتصامی چنین گفته است:

همراهی طالع فیروز بین دولت جان پرور نوروز بین
(دیوان، ۱۳۷۵: ۳۸)

هرچه برزیگر طالع کشته است از گل و خار، همان باید چید
(همان، ۱۳۷۵: ۶۸)

شاعر معتقد است که هرچه طالع رقم زده است باید به آن راضی بود بیش از آن
نمی‌توان بهره‌ای برد غم و شادی و گل و خار برای همه هست.

عقرب: برج هشتم برابر آبان ماه - از صوت‌های منطقه البروج و جنوبی و ستاره
روشن آن قلب العقرب است که ستاره‌ای است قرمز (مصفا، ۱۳۵۲: ۵۲۵) کواکب
صورت عقرب بیست و یک در صورت و عرب آن سه کوکب را که برجبه او باشند
اکلیل خوانند و کوکبی که بر بدن او باشد و سرخ نماید قلب العقرب گویند
(آملی، ج ۳: ص ۴۵۳)

استاد شفیعی کدکنی در شعر «ساعت شنی» می‌سراید:

همسایه من کرده ساعتش را آویزان
نه از دم عقرب که از دنبال سرخ ذوذنب‌هایی

که هیچ افسون و دعایی راه برایشان نمی‌بندد
(کدکنی، ۱۳۷۶: ۳۸)

شاعر در این عصر در قالب نو یک باور کهن را مطرح کرده اینکه عقرب نشانه
درماندگی است، ماهی است طلسم شده و همسایه برای اینکه گرفتار نشود ساعت

خود را از دنبال سرخ ذوذنَب آویخته است تا پیوسته در حرکت باشد و هیچ عاملی آن را از رفتن باز ندارد.

در شعر بهار :

من آن ندیدم و دیدم در آب عارض تو خمیده طره و شد مار و قلب من بگزید
دو طره بود و بناگوش روشنت گویی دو عقربست زدو گوشه‌های ماه پدید
به برج عقرب هرکس شنیده باشد ماه ولیک عقرب در برج ماه کسی نشنید
(دیوان بهار، ۴۶۰:۱۳۸۷)

شاعر در بیت دوم تصویر زیبایی پرداخته است قرار گرفتن موی بناگوش در دو طرف صورت معشوق را به دو عقربی مانند کرده است که در دو طرف ماه قرار گرفته اند.

هلال

روزهای اول و دوم ماه به صورت هلال در آسمان طلوع می‌کند که روز اول مشاهده آن با چشم غیر مسلح دشوار است.

رهی معیری می‌گوید: *روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی*
همچون هلال بهر تو آغوش من تهی است ای کوکب امید در آغوش کیستی
(سایه عمر، ۱۳۷۷: ۴۰)

تصویری بدیع و عاشقانه، شاعر آغوش خود را به هلال مانند کرده است.

همین تصویر در شعر بهار به گونه‌ای دیگر :

می ده که هلال مه شوال برآمد ای بی توقد من چو هلال مه شوال
(دیوان، ۱۰۲:۱۳۸۷)

در شعری دیگر :

مه من نیز پی رویت فرخنده هلال همچو خورشید فراز آمد از خانه به بام

تاهمی ابروی او دیدم من با مه نو هیچ نشناختم آیا مه نو هست کدام
 شده او بیهده جوای هلالی زسپهر من از آن روی نکو ساخته صدماه تمام
 (همان، ۴۲:۱۳۸۷)

تعبیر بهار یک تعبیر سستی است تشبیه ابروی یار به ماه نو هم یک تشبیه کلیشه‌ای است.

پروین

پروین یا ثریا منزل سوم از منازل بیست و هشت گانه قمر است و آن مجموعه
 شش یا هفت کوکب در کوهان صورتقلکی ثور است که شباهت گونه‌ای به خوشه
 دارد. اعراب آن را ثریا و النجم و ایرانیان آن را پروین و پرن گویند.
 در شعر بهار :

بانگ پاینده باد آزادی از ثری باز تا ثریا شد
 (دیوان بهار، ۲۲۸:۱۳۸۷)

شاعر آزادی‌خواه سیاستمدار مبارز صدای زنده باد آزادی را به اوج یعنی تا ثریا
 رسانده است. در اوج بودن ثریا بیشتر مورد نظر شاعر است:

تافته عقد پرن نزدیک راه کهکشان همچو مجموعی گهر، پیش بساط گوهری
 (همان، ۲۹۲)

پروین را به مجموعه‌ای از جواهرات مانند کرده که در بساط جواهر فروش
 گسترده شده است.

در شعر شهریار :

هر شب از حسرت ماهی من و یک دامن اشکتو هم ای دامن مهتاب پراز پروینی
 (شهریار، ۸۷:۱۳۸۲)

شاعر ستاره‌های خوشه پروین را به قطرات اشک خود تشبیه کرده است.

شهریار این دُرّ شهوار به دربار امیر تا فشاند فلکت عقد پرن بازرسان

(همان: ۹۳)

شاعر شعر خود را به درّ و خوشه پروین را به گردبندی مانند کرده سپس آن را
برای امیری فیروز کوهی شاعر معاصر خود تقدیم می‌کند.

چشم پروین فلک از آفتابی خیره گردد ماه من در چشم من بین شیوه شب زنده‌داری

(همان: ۹۰)

یعنی من از پروین شب زنده دار ترم.

ماه و مهتاب

امشب ای ماه به درد دل من تسکینی آخر ای ماه تو همدرد من مسکینی

(شهریار، ۱۳۸۲: ۸۷)

فاصله ماه از زمین حداقل ۳۶۰,۰۰۰ کیلومتر و حداکثر ۴۰۰,۰۰۰ کیلومتر است.

قطر آن ۳۴۶۰ کیلومتر. جرم $\frac{۱}{۸۱۳}$ جرم

زمین. چگالی آن $\frac{۰}{۶۱}$ چگالی زمین، می‌باشد. ماه در مداری بیضی شکل، که زمین

در یکی از کانون‌های آنست به دور زمین می‌گردد. نزدیکی زیاد ماه به زمین مطالعه آن

را از نخستین روزهای پیدایش نجوم امکان پذیر ساخته است (مایردکانی، ۱۳۷۴: ۲۲۸)

ماه نیز مانند خورشید نزد اقوام کهن مورد پرستش واقع شده است. عبده قمر، یا

عباد قمر در هند نصف هر ماه را روزه می‌گرفتند و بعد از طلوع ماه طعام و شیرخالص

می‌خوردند و در این حالت به ماه نگریسته حوائج خود را از آن می‌خواستند و در

حضور بیت ماه به رقص و آواز مشغول می‌شدند (شهرستانی: ۴۰۴) و از باورهای

دیگر اینکه نگاه به ماه برای دیوانگان مضر است و آنها را دیوانه‌تر می‌کند. در مناظره

خسرو با فرهاد نظامی گوید:

ماه در شعر معاصر

غزل شهریار تبریزی :

امشب ای ماه به درد دل من تسکینی
 آخر ای ماه تو همدرد من مسکینی
 کاهش جان تو من دارم و من می دانم
 که تو از دوری خورشید چها می بینی
 تو هم ای بادیه پیمای محبت چون من
 سر راحت نهادهی به سر بالینی
 هر شب از حسرت ماهی من و یک دامن اشک
 تو هم ای دامن مهتاب پر از پروینی
 من مگر طالع خود در تو توانم دیدن
 که توام آینه بخت غبار آگینی
 (شهریار، ۱۳۸۲: ۸۷)

شاعر شهیر معاصر استاد شهریار تبریزی با مخاطب قرار دادن زیباترین پدیده نجومی یعنی ماه، این غزل معروف را سروده است. شاعر در این غزل ماه را تسلی بخش دردهای خود می‌داند. درد خود را با درد ماه یکی می‌بیند چرا که هر دو از دوری معشوق در رنجند. کاستن جان شاعر بسان کاستن جان ماه است کاهش ظاهری معلول دردی است که بر جان ماه و بر جان شاعر افتاده است. ماه منازل بیست و هشتگانه را طی می‌کند در روزهای آغازین و پایانی باریک و لاغر شده به صورت هلال دیده می‌شود. که این تعبیر در شعر حافظ اینگونه است:

هلالی شد تنم زین غم که با طغرای ابرویش
 که باشد مه که بنماید زطاق آسمان ابرو
 (حافظ، ۱۳۶۷: ۲۸۵)

شهریار حرکت ماه را بی‌قراری و عدم آرامش می‌داند که عاشق را صبر و قرار نیست و قرار گرفتن خوشه‌ی پروین (ثریا) در کنار ماه را اشک‌هایی می‌بیند که بر دامنش چکیده است. اوج هنر و زیبایی شعر شاعر در همین جاست. در بیت بعد شاعر مهتاب را به چشمه‌ای تشبیه می‌کند که مردم غم و اندوه خود را در آن می‌شویند. اما از بخت بد شاعر، ماه نیز امشب غمگین است.

در غزلی دیگر شهریار تعبیرات متفاوتی دارد :

دیربست که چون‌هاله همه دور توگردم چون باز شوم از سرت ای مه به نگاهی
در فکر کلاهند حریفان همه هشدار هرگز به سر ماه نرفته ست کلاهی
در آرزوی جلوه‌ی مهتاب جمالش یارب گذرانندیم چه شبهای سیاهی
(شهریار، ۱۳۸۲: ۹۸)

یکی از مناظر دلکش در آسمان‌هاله‌ای است که برگرد ماه بسته می‌شود شاعر خود را مانده‌هاله تصور کرده و معشوق را مانند ماه.

بکاهی شب به شب چون ماه و در چاه محاق افتی
اگر با تاج خورشیدی وگر بر تخت افلاکی
(شهریار، ۱۳۸۲: ۱۶۷)
باز سخن از کاستن ماه است و ناپدید شدن آن، شعر مفهوم تعلیمی بلندی دارد
اگر از خورشید هم بالاتر باشی و بر بلندای افلاک بایستی عاقبت در چاه نیستی ناپدید خواهی شد.

ماه در شعر اخوان ثالث :

در این شب‌های مهتابی
که می‌گردم میان بیشه‌های سبز گیلان با دل بی تاب
در این مهتاب شب‌های خیال‌انگیز
مرا با خویش، تماشایی و گلگشتی ست بی تشویش .
نگه کن بیشه‌ای سبز ست و مهتاب پس از باران...
شب است و بیشه باران خورده و مهتاب
کبود بیشه پوشیده ست بر تن آبی مهتاب مینایی ..
که این چندم شب است از ماه؟ ...

طلوعش با غروب زهره، یا ظهر زحل همراه ؟
(اخوان، ۱۳۷۶: ۲۶)

در شعر معاصر است. در چنین شعری، من شعری سرشت خود و اوضاع و احوال نمایشی را به زبان خود برملا می‌کند. همچنین، برخلاف گفتار مخصوص نمایشنامه - یعنی soliloquy که به جای آن، علاوه بر معادله‌های پیشنهادی «حدیث نفس» و «خود گریه» می‌توان که « در دل» گذاشت مکان و زمان هویت‌های من شعری در خلال خود شعر آشکار می‌شود. به عنوان نمونه در «صدای پای آب»، من شعری پس از معرفی خود و زادبوم و مذهب و پیشه اش داستان سیر و سلوک خویش را برای مخاطب شعر باز می‌گوید (سپهری، ۱۳۷۵: ۱۴۱) شاعر در این بیان عجیب درگیر آسمان و زیبایی‌های آن است خاصه ماه که ذهن شاعر را به خود مشغول کرده است. توانایی شاعر در نقاشی و تصویرسازی شاعرانه بی نظیر است به گونه‌ای که در یک لخت یک تابلویی را نشان داده بسیار دلنشین و در عین حال حیرت انگیز و غیرعادی و محال « کودکی دیدم، ماه را بو میکرد» تصویری بدیع و قابل تامل، یا در «سفر ماه به حوض...» جان بخشی به ماه و سفرماه به حوض، نقاشی حوضی که تصویر ماه در آن افتاده است. در لختی دیگر تلمیح ظریفی به یک ماجرا و باور دینی است « و نمی‌خندم اگر فلسفه ای ماه را نصف کند» شاعر به باورها و اعتقادات مردم احترام می‌گذارد و ماجرای «شوق القمر» توسط پیامبر بزرگ اسلام (ص) را در شعر خود مطرح می‌کند. دل‌بستگی شاعر به ماه تا آنجا پیش می‌رود که به لمس تنهایی ماه « می‌اندیشد و قداست و منزلتی که برای ماه قائل است دیگران را از بدگفتن به ماه باز می‌دارد.

« بدنگوییم به مهتاب اگر تب داریم » که همین لخت زبانزد خاص و عام است و مثل سائر .

ماه در شعر شاملو

نام شعر «غزل بزرگ»

و آن طرف / در افق مهتابی ستاره باران رودر رو

زن مهتابی من و شب پر آفتاب چشمش در شعله‌های بنفش درد طلوع می‌کند..
 در آفتاب گرم یک بعد از ظهر تابستان
 در دنیای بزرگ دردم زاده شدم
 دو چشم بزرگ خورشیدی در چشم‌های من شکفت ..
 زن افق ستاره باران مهتابی به زانو در آمد
 در افق ستاره باران مهتابی طلوع کرد و باز نالید ... (شاملو، ۱۳۷۲: ۲۸۷)

«افق مهتابی» و «زن مهتابی من» ترکیب‌ها و تصویرهایی هستند که شاعر پرداخته است و افق با مهتاب زیباست بویژه با درخشش ستاره‌ها، در زن مهتابی من، از بانویی سخن می‌گوید که منسوب به مهتاب است و چون ماه روشن است و زیبا، که در قلب سیاهی می‌درخشد. شاملو در غزل نیز از درد می‌گوید دردی که شعله‌های بنفش دارد. که زن مهتابی شاعر از میان این دردهای سوزان و آتشین طلوع می‌کند.

نتیجه:

زیبایی‌های آسمان پیوسته مورد توجه انسان‌ها بوده است به ویژه شاعران بزرگ پارسی‌گوی معاصر که الهامات خود را از آسمان و اجرام نورانی آن گرفته، عاطفه و احساس زلال و شاعرانه، دردها و رنج‌های هجرانی، شیفتگی‌ها و زخم خوردن‌های عاشقی، زخم‌های بیداد و ستم، شادی‌های شاعرانه، تغزل‌های عاشقانه، پایکوبی‌های شبانه، سرمستی‌های عارفانه همه و همه را با ماه و خورشید و سایر سیارات و ستارگان و افلاک و شفق و فلق شام و سحر، زهره و رحل در میان گذاشته آنان را ندیم خوش نیوش و خوش فهم پنداشته اند.

امشب ای ماه به درد دل من تسکینی
 آخر ای ماه تو همه رد من مسکینی
 کاهش جان تو من دارم و من می دانم
 که تو از دوری خورشید چه‌ها می بینی

این درد دل‌ها را نه تنها از زبان شهریار که از زبان شاملو، فروغ، آتشی، معیری، کسرابی، اخوان و استاد شفیعی کدکنی می‌شنویم. و به این نتیجه می‌رسیم که پیوند شاعر معاصر با آسمان و افلاک تماشایی است و هنوز واژگان کیهانی زنده و پویایند. و اما تعداد اصطلاحات نجومی به کار رفته بسیار محدود است. و احکام نجومی مورد توجه شاعران امروزی نیست.



۱۹. معیری، رهی. (۱۳۷۷) سایه عمر، تهران: زوار، چاپ هشتم
۲۰. ملا مظفر. (۱۲۷۴) شرح بیست باب، تهران
۲۱. مصفی، ابوالفضل. (۱۳۵۲) فرهنگ اصطلاحات نجومی، تبریز، موسسه تاریخ و فرهنگ ایران، چاپ اول
۲۲. نظامی گنجوی، الیاس. (۱۳۶۶) کلیات، تهران، امیرکبیر، چاپ چهارم .



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی